جلسه دهم

حکمت ۲: عوامل ذلت و خواری(ضد ارزش ها)

بخش دوم: (زبان شکایت و نقش آن در ذلت انسان)

جلسه اول

بر حسب نقل سید رضی‌رحمه‌الله در نهج‌البلاغه امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام در حکمت دوم فرمود: قَالَ عَلِيٌّ: «أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ، وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ، وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَّرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ».

کسی که جان خود را با طمع ورزی بپوشاند و به تعبیری طمع‌ورزی را لباس و پوشش خود قرار داد خود را حقیر و ذلیل کرده، و کسی که راز سختی‌های خود را آشکار سازد به ذلت و خواری خود رضایت داده، و هر کس که زبانش را امیر بر خود قرار بدهد خود را بی‌ارزش کرده است. انسان باید امیر اللّسان باشد نه این‌که لسان و زبانش امیر الإنسان باشد؛ اگر به گونه‌ای شد که لسان انسان امیر بر او شد حضرت فرمود: به ذلت رضایت داده‌است.

در بخش اول از این حکمت، به موضوع طمع‌ورزی و نقش آن در ذلت و خواری انسان که یکی از عوامل ذلت و خواری بود پرداختیم و مباحثی را هم تقدیم کردیم.

بخش دوم از این حکمت و کلمه قصار که درحقیقت می‌تواند کلمه مستقلی هم باشد، لکن مرحوم سید رضی‌رحمه‌الله آن را درضمن حکمت دوم نهج‌البلاغه آورده‌است؛ حضرت فرمود: «وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ»، که در قسمت قبل هم اشاره‌ای به آن داشتیم، در برخی از نُسَخ نهج‌البلاغه به‌جای «كَشَفَ ضُرَّهُ»، «مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ» دارد که البته تاثیر زیادی ندارد و آن اختلاف عبارت هم برمی‌گردد به این‌که کلمه کشف را لازم بدانیم یا متعدّی.

این حکمت و این جمله نیاز به ترجمه و معنا دارد و نیاز دارد که در آن تأملی داشته‌باشیم.

بنای ما و در شرح حکمت‌های نهج‌البلاغه در این بود که چند جهت را در حکمت بررسی بکنیم و به آن بپردازیم.

جهت اولی که باید در هر حکمت مورد بررسی قرار گیرد، بحث سندیّت حکمت است؛ این‌که آیا این سخن فقط در نهج‌البلاغه آمده یا در جایی دیگر هم نقل‌شده است. در بخش قبل که جمله‌ی «أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ» بود، به بخش دوم و سوم این حکمت نیز اشاره کرده و گفتیم که در تحف‌العقول نیز آمده‌است. مرحوم مجلسی هم آن را در بحار آورده است.

جهت دومی که در هر حکمت بناست به آن بپردازیم و آن را دنبال کنیم، بحث واژه‌شناسی حکمت‌ها است. بحث واژه‌شناسی موضوعی مهم در نهج‌البلاغه است، چون امیرمؤمنان علیه‌السلام امیر بیان است، لذا واژگانی که از زبان و لسان این بزرگوار تراوش می‌کند، واژگان بسیار نابی است و سید رضی هم، چون اشعر الشّعراء بوده و اهل فصاحت و بلاغت نیز بوده به سلیقه خودش کلماتی از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام که در اوج فصاحت و بلاغت است را انتخاب کرده و آورده‌است، لذا باید در آن تأمل و تدبر نمود.

واژه‌شناسی:

دو واژه در این بخش دوم وجود دارد که نیازمند ترجمه است:

۱- واژه‌ی ضُرّ

واژه اولی که در بحث واژه‌شناسی به آن می‌پردازیم و در مورد آن بحث می‌کنیم واژه‌ی ضُرّ است، که در آخر عبارت آمده، و یکی هم واژه‌ی ذُلّ است که در ابتدای عبارت آمده‌است.

واژه‌ی «ضُرّ» به سه صورت وارد شده است: بالفتح والضم و الکسر؛ یعنی ضاد در واژه‌ی مزبور به سه حرکت خوانده شده و هر کدام نیز منشاء یک معنا و مفهومی گردیده است که در حقیقت باید گفت: سه لغتی هستند که ریشه‌ی آن‌ها به یک اصل بر می‌گردد.

همه ارباب لغت به صورت اجمالی در اینکه این واژه به سه گونه وارد شده و هر کدام منشاء یک معنایی گردیده است اتفاق نظر دارند؛ اگر چه در برخی تطبیقات و موارد استعمال اختلاف نظرهایی نیز وجود دارد.

لکن این اصل در مقام تاسیس است، یعنی زمانی‌که می‌خواهد لغت ایجاد شود یک «ضاء» و دو «راء» کنار هم قرار می‌گیرد و این کلمه را تشکیل می‌دهد، و زمانی‌که کلمه تشکیل شد به سه صورت خوانده می‌شود که هر کدام از این‌ها بعد از تشکیل لغتی مستقل است.

لغویین زمانی‌که به لغتی می‌رسند، این‌گونه می‌گویند: این ماده «اَصلٌ وَاحِد»، یعنی یک اصل واحد و تنهایی است که در این معنا و در فلان معنا استعمال شده‌است؛ «اَصلٌ وَاحِد»، یعنی این لغت (به عنوان مثال ضرّ) در مقام تاسیس وقتی‌که می‌خواهد شکل بگیرد یک اصل دارد که آن اصل (ضاد، راء و راء) می‌باشد، اما زمانی‌که شکل گرفت دو صورت پیدا می‌کند، گاهی می‌شود یک لغت که دارای چند معنا است، مثل «العین» که یک لغت است، اما در چندین معنا استعمال شده‌است، عین به‌معنای الشَّمس، عین به‌معنای عَینُ الجاریة، عین به‌معنای عَینُ الناظره و غیره.

اما گاهی از اوقات هم این‌گونه نیست، یک واژه وقتی‌که تاسیس شد، یک لغت، دو لغت، سه لغت و یا چند لغت که هر کدام دارای معانی مستقلی است. این لفظ، حسب اختلافی که مثلاً در العین است دیگر لفظی مترادف و مشترک نیست که برای چند معنا وضع‌شده باشد.

در این‌جا هم همه‌ی لغویّین و ارباب لغت تقریباً بالاتفاق قبول دارند که اصل این ماده یکی است (ضاد، و دو راء)، اما وقتی‌که تاسیس شد، سه لغت مستقل می‌شود، بالفتح والضم و الکسر.

این‌ها سه لغت مستقلند که هر کدام معنای مستقلی هم دارد.

ابن منظور در لسان العرب این‌گونه می‌گوید:

الضَّرُّ والضُّرُّ لُغَتَانِ: ضِدُّ النَّفْعِ. والضَّرُّ الْمَصْدَرُ، والضُّرّ الِاسْمُ، وَقِيلَ: هُمَا لُغَتَانِ كالشَّهْد والشُّهْد، فإذا جَمَعْتَ بَيْنَ الضَّرّ وَالنَّفْعِ فَتَحْتَ الضَّادَ، وإذا أفردت الضُّرّ ضَمَمْت الضَّادَ ...

فَكُلُّ مَا كَانَ مِنْ سُوءِ حَالٍ وَفَقْرٍ أَو شِدَّةٍ فِي بَدَنٍ فَهُوَ ضُرٌّ، وَمَا كَانَ ضِدًّا لِلنَّفْعِ فَهُوَ ضَرٌّ ...»[۱].

می‌گوید: این‌ها دو لغت هستند؛ ایشان که قبول دارد اصلی‌شان یکی است، اما زمانی‌که تأسیس شد، وی می‌گوید: دو لغت هستند که از یک‌دیگر مستقل‌اند. «ضَرّ» به‌فتح، به‌معنای ضد نفع است، یعنی در مقابل منفعت، سود و زیان قرار دارد. «ضَرّ» به‌فتح مصدر است، اما «ضُرّ» اسم مصدر است، لکن این دو تفاوتی معنوی هم با یک‌دیگر دارند. ایشان در تفاوت معنوی‌اش این‌گونه می‌گوید: هر کجا که نفع و ضرر کنار هم آماده باشند، آن‌جا «ضاد» را فتحه بده و به فتح بخوان، بگو «ضَرّ»؛ و زمانی‌که نفع و ضرر در کنار هم نبود و جدا آمده است «ضاد» را ضمّه بده و به ضم بخوان، بگو «ضُرّ»؛ یعنی «ضَرّ» در مقابل نفع است، اما «ضُرّ» در مقابل نفع نیست. «ضَرّ» به‌فتح عمدتاً به‌معنای زیان مادی و خسارت ظاهری مالی است؛ اما «ضُرّ» خسارت مالی نیست.

لسان العرب با یک فاصله‌ای این‌گونه نتیجه می‌گیرد، می‌گوید: هر آنچه که بدحالی انسان را برساند، یعنی سوء حال و فقر انسان باشد یا مشکل و ناراحتی در بدن دارد، در این‌جا «ضُرّ» است.

حالم بد است، روانم خوب نیست، بیمارم، بدنم درد می‌کند، حال حرف زدن ندارم و حتی مشکل معنوی دارم، و آنجایی‌که منفعت در مقابلش نیست، در همه‌ی این موارد «ضُرّ» به‌کار برده می‌شود؛ و هر چیزی که ضد منفعت است، معامله‌ای انجام دادی و خسارتی دیدی، در این‌جا «ضَرّ» به‌کار برده می‌شود.

«أزهری» در تهذیب اللغة به صورت مفصل‌تر و با وضوح بیشتری به آن پرداخته و همین عبارت را با تفصیل بیشتری آورده است، ایشان هر سه لغت را ترجمه کرده است:

ضر: قال الليث: الضَّرّ والضُّرُّ: لغتان، فإذا جمعت بين الضَّر والنّفع فتحت الضاد، وإذا أفردتَ الضُّرّ ضَمَمْتَ الضاد إذا لم تجعله مصدراً، كقولك: ضَررت ضُرّاً.

الضَّرُّ: ضِدّ النفع: والضُّر: الهُزَال وسُوء الحال، والضَّرَرُ: النُّقصان، تقول: دخَل عليه ضَرَرٌ في ماله.

---

[۱] - لسان العرب، ج۴، ص: ۴۸۲، ذیل کلمه ضرر.

وكلّ ما كان من سُوء حالٍ وفقر، في بدنٍ، فهو ضُرٌّ، وما كان ضِدّاً للنّفع فهو ضَرٌّ.

وأما الضِّرٌّ، بكسر الضاد، فهو أن يَتَزَوَّج الرَّجلُ امرأةً على ضَرَّة، يقال: فلان صاحب ضِرٍّ؛ ويقال: امرأة مُضِرٌّ، إذا كان لها ضَرَّةٌ، ورجُل مُضِرٌّ، إذا كان له ضرائر.

وجمع الضَّرَّة ضرائر. والضَّرتان: امرأتان للرّجل، سُمِّيتا ضَرَّتين، لأن كل واحدة منهما تُضَارُّ صاحبتها، وكُره في الإسلام أن يقال لها: ضَرّة، وقيل: جارَة.

ایشان این‌گونه می‌گوید: «ضَرّ» را به فتح بخوان که به‌معنای مقابل نفع باشد، عمدتاً هم در مسائل ظاهری است، اما «ضُرّ» در بدحالی و سوء حال انسان که منشأ باطنی، روحی و معنوی دارد به‌کار می‌رود، لازم نیست که حتما ظاهری باشد، ممکن است که منشأ بدحالی، فقر باشد و ممکن است منشأ آن بیماری و یا حتی امری معنوی باشد، به این «ضُرّ» گفته می‌شود؛ اما در کسر آن که «ضِرّ» باشد «أزهری» در تهذیب اللغه این‌گونه می‌گوید: وأما الضِّرٌّ، بکسر الضاد، فرموده، آقایی که خانمی دارد و ازدواج مجدد می‌کند، به زن دوم او «ضِرّ» گفته می‌شود، به شوهر آن زن هم «ضِرّ» اطلاق می‌شود. می‌گوید: این آقا صاحب «ضِرّ» است، یعنی صاحب زن دوم است. مردی که دارای دو زن باشد به هر دوی آن‌ها «ضِرّتین» گفته می‌شود. می‌گویند سرّ آن‌هم این است که هر کدام از این‌ها ضرری به دیگری می‌زند؛ یعنی هر کدام از این خانم‌ها به دیگری خسارت و ضرر می‌زند. خسارت و ضرر آن‌ها را هم می‌شود این‌گونه تفسیر نمود: این خسارت یا در باب ضرر مالی است که تقسیم ارث باشد، یا این‌که می‌شود آن را درباره‌ی حضور در زندگی معنا کرد. لذا اسلام مکروه دانسته که به این خانم که همسر این آقا است «ضَرّه» گفته می‌شود که کنایه از ضرر زدن است و اشاره به جنبه‌ی منفی دارد، بلکه بگویید: «جارَة»، یعنی همسایه تا به جنبه مثبت و ایجابی آن نگاه شود.

راغب اصفهانی نیز در مفردات آن را این‌گونه معنا می‌کند، می‌گوید:

الضُّرُّ: سوءُ الحال، إمّا في نفسه لقلّة العلم والفضل والعفّة، وإمّا في بدنه لعدم جارحة ونقص، وإمّا في حالة ظاهرة من قلّة مال وجاه،

با توجه به آنچه از منابع لغت و واژه‌شناسان قرآنی نقل کردیم و در بسیاری از منابع دیگر لغوی نیز وجود دارد، می‌توان به دو نکته مهم در معنی و مفهوم واژه مورد بحث پی برد و همچنین تفاوت سه لغت برخاسته از یک ریشه را نیز به دست آورد.

علّت بدحالی انسان، یا به‌خاطر این است که انسان علم، فضل و عفّتش کم است، وی ضرر کرده و خسارت دیده است، و یا به‌خاطر این است که انسان در بدنش سوءحالی پیدا کرده است، به این‌که عضوی از بدنش نیست، ناقص‌العضو است، دست ندارد، پا ندارد و یا این‌که در حالت ظاهریش مال و مقام ندارد، و از این‌جهت نقص دارد. به‌هرحال «ضرّ» به‌ضم ضاد به‌جهت این است که سوءحالی است، و منشأ این سوءحالی هم می‌تواند یکی از این جهات گوناگون باشد.

چند نکته در این‌جا وجود دارد:

نکته اول: اینکه سه لغت از یک ریشه هستند و حتی ضرر و اضطرار را نیز از همین ریشه و اصل دانسته‌اند اما در مقام لغت دانستن آنها که مفید مفهوم و معنی خاصی باشند و در مقام استعمال به ذهن تبادر کند یک لغت نیست، بلکه سه لغت مستقل هستند که به سه گونه اعراب خوانده شده است و هر کدام دارای معنایی خاص است.

نکته دوم: اینکه «ضرّ» بالفتح و «ضرّ» بالضم در دائره معنی و مفهوم هم دارای اشتراک‌اند و هم با یک‌دیگر اختلاف دارند. اختلافی که بین این دو وجود دارد این است که این‌ها دو لغتی هستند که مستقل‌اند و دایره‌ی مفهومی آن‌ها با یکدیگر متفاوت است؛ یک دایره‌ی مفهومی آن خسارت‌های مالی و ظاهری است و محدود می‌باشد. و یک دایره‌ی مفهومی آن هم بدحالی و سوءحالی است که منشا آن هم می‌تواند هر چیزی باشد، می‌تواند منشأ آن جهات ظاهری، و یا جهات باطنی آن باشد، جهات مادی باشد یا جهات معنوی، تفاوتی هم نمی‌کند.

«ضرّ» بالضم دایره‌ی وسیعی دارد؛ اما «ضرّ» بالفتح دایره‌ی آن محدود است و به خسارت‌های مادی محدود می‌شود.

البته بسیار جالب است که قرآن نیز این را تایید می‌کند، زیرا آیاتی‌که درباره‌ی هر دو تعبیر نقل شده این فرق را تأیید می‌کنند.

در قرآن مجید ضر به‌فتح و به‌ضم هر دو آمده است.

ضر به‌فتح (ضاد) که پیوسته مقابل نفع آمده، در قرآن کریم هم کاربرد دارد، به‌عنوان مثال در آیه‌ی شریفه‌ی قرآن این‌گونه دارد: ﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّـهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾[1]، بگو: «آیا جز خدا چیزی را می‌پرستند که مالک سود و زیان شما نیست؟!

همان‌طور که ابن راغب و ابن منظور و دیگران گفته‌اند، ضرّ به فتح ضاد ضد نفع است، بعد هم فرمود: هر کجا که جمع کردی، «فَتَحَتِ الضّاد» ضاد را فتحه بده، در این آیه هم چون نفع و ضرر با هم جمع شده، ضاد به فتح آمده‌است.

یا در آیه دیگری که خداوند می‌فرماید: ﴿يَدْعُو لَمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ﴾[2]، و کسی را می‌خواند که زیانش از نفعش نزدیک‌تر است.

در این آیه هم چون هر دو یک‌جا آمده، لذا ضاد به فتح خوانده شده است.

ضرّ به ضم ضاد هم که هیچ‌وقت با نفع در یک‌جا نیامده است نیز در قرآن کریم بکار برده شده است، قرآن می‌فرماید: ﴿قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ...﴾[3]، گفتند: «ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته».

این‌جا ضرّ به ضم ضاد است چون تنها و بدون نفع به کار برده شده، و بین ضرر و نفع جمع نکرده است، لذا به ضرّ به ضم ضاد خوانده شده است و واضح است که در این‌جا تنها ضرر مالی مدنظر نیست.

---

[1] - مائده: ۷۶/۵.
[2] - حج: ۱۳/۲۲.
[3] - یوسف: ۸۸/۱۲.

یا در قضیه حضرت ایوب پیغمبر نیز این‌گونه می‌فرماید:

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ﴾[1]، و ایّوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت» :(بدحالی و مشکلات به من روی آورده؛ و تو مهربان‌ترین مهربانانی»!

در این‌جا هم ضرّ به ضم ضاد بدون نفع آمده و تنها آمده، لذا به ضم ضاد استعمال شده است که در این‌جا حکایت از بدحالی ایوب پیغمبرعلیه‌السلام می‌کند، و به‌معنای عام است که دایره آن هم وسیع است.

گاهی از اوقات هم در قرآن کریم ضرّ در مقابل رحمت به کار برده شده‌است، همانند آیه شریفه‌ی قرآن که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم مِّنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾[2]، هنگامی که رنج و زیانی به مردم برسد، پروردگار خود را می‌خوانند و توبه‌کنان بسوی او باز می‌گردند؛ امّا همین که رحمتی از خودش به آنان بچشاند، بناگاه گروهی از آنان نسبت به پروردگارشان مشرک می‌شوند.

و یا در برخی از اوقات هم در مقابل خیر بکار رفته همانند آیه شریفه‌ی قرآن که می‌فرماید: ﴿وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّـهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ ۖ وَإِن يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾[3]، اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد! و اگر خیری به تو رساند، او بر همه چیز تواناست؛ (و از قدرت او، هرگونه نیکی ساخته است).

در ذیل این آیه شریفه از قرآن که فرمود:

﴿مَّسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّـهِ﴾[4]، همانان که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها به آنها رسید، و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند: «پس

---

[1] - انبیا: ۸۳/۲۱-۸۴.
[2] - روم: ۳۳/۳۰.
[3] - انعام: ۱۷/۶.
[4] - بقره: ۲۱۴/۲.

یاری خدا کی خواهد آمد؟!» (در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند، و به آنها گفته شد:) آگاه باشید، یاریِ خدا نزدیک است!

برخی از مفسّرانی که واژه‌شناسی قرآن را نیز دنبال می‌کنند، در ذیل آیه ای که بیان شد واژه‌ی ضرّ را این چنین معنی کرده‌اند:

الْبَأْسَاءُ: الشِّدَّةُ تُصِيبُ الْإِنْسَانَ فِي غَيْرِ نَفْسِهِ وَبَدَنِهِ، كَأَخْذِ الْمَالِ وَالْإِخْرَاجِ مِنَ الدِّيَارِ وَتَهْدِيدِ الْأَمْنِ وَمُقَاوَمَةِ الدَّعْوَةِ، ...

وَالضَّرَّاءُ: مَا يُصِيبُ الْإِنْسَانَ فِي نَفْسِهِ كَالْجَرْحِ وَالْقَتْلِ [1].

این واژه به صورت اسم فاعلی درباره خداوند نیز به کار رفته است (ضارّ)، از اسمای الهی است و این اسم حاکی از فعل الهی است.

ابن منظور نیز در لسان العرب درباره‌ی این موضوع(ضارّ به عنوان اسم فاعل برای خداوند) می‌گوید:

«فِي أسماء اللَّهِ تَعَالَى: النَّافِعُ الضَّارُّ، وَهُوَ الَّذِي يَنْفَعُ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ وَيَضُرُّهُ، حَيْثُ هُوَ خَالِقُ الأَشياء كلِّها: خيرها وَشَرِّهَا وَنَفْعِهَا وَضَرِّهَا» [2]،

خلاصه مطلب در باب واژه‌شناسی واژه‌ی «ضرّ» این است که در این‌جا واژه‌ی «ضرّ» بالضم خوانده شده که یکی از سه لغت وارد شده با همین اصل در واژگان عربی است، و معنای آن بیشتر به سوءحال و گرفتاری‌های روحی و روانی متمایل است، البته این معنا عام است و می‌تواند منشاءهای متعددی داشته باشد که می‌تواند منشاء آن فقر باشد، می‌تواند بیماری باشد، می‌تواند گرفتاری روحی و معنوی باشد و یا چیز دیگری.

۲- واژه‌ی ذلّ

واژه‌ی دومی که خوب است در این‌جا ترجمه شود واژه‌ی ذلّ است.

---

[1] - تفسیر المنار: ج ۲، ص ۲۳۹.
[2] - لسان العرب، ج۴، ص: ۴۸۲.

واژه‌ی ذلت در این‌جا به دو صورت کسر الذّال و ضم الذّال وارد شده است، در قرآن کریم و همچنین در روایات هم به همین دو صورت آمده است، هم ذُلّ و هم ذِلّ به‌کار رفته و استعمال شده که منابع لغت هم به آن اشاره می‌کنند، لکن استعمال «ذلّ» به‌کسر الذّال و ضم الذّال تفاوتی در معنا ایجاد کرده که تفاوتی مهم هم به شمار می‌رود.

راغب اصفهانی که خِرّیط این فن و از واژه‌شناسان واژگان قرآنی است این‌گونه می‌گوید:

الذُّلُ: ما كان عن قهر، يقال: ذَلَ يَذِلُ ذُلًّا، و الذِّلُ، ما كان بعد تصعّب، و شماس من غير قهر، يقال: ذَلَ يَذِلُ ذِلًّا. و قوله تعالى: ﴿وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾[1]، أي: كن كالمقهور لهما، و قرئ (جناح الذِّلِ) أي: لن و انقد لهما، يقال: الذُّلُ و القُلُّ، و الذِّلَّةُ و القِلَّةُ، قال تعالى: ﴿تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ﴾[2]، و قال: ﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ﴾[3]، و قال: ﴿سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ﴾[4]، و ذَلَّتِ الدّابة بعد شماس، ذِلًّا، و هي ذَلُولٌ، أي: ليست بصعبة، قال تعالى: ﴿لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ﴾[5]، و الذُّلُ متى كان من جهة الإنسان نفسه لنفسه فمحمود، نحو قوله تعالى: ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾[6]،

با توجه به آنچه که راغب می‌گوید معلوم می‌شود که ذلّ به‌ضم الذّال آن‌جایی است که ذلت، مقهورانه است، یعنی از روی قهر و اجبار است و انسان مجبور به پذیرش آن است؛ چاره‌ای ندارد جز این‌که به آن تن بدهد؛

اما «ذلّ» به‌کسر الذّال آن‌جایی است که بدون قهر و اجبار باشد، بلکه انسان با اختیار خود تن به ذلت بدهد، جبر و اجباری در کار نباشد و راه فرار برایش وجود داشته باشد، ولی از آن استفاده نکند.

به فرموده جناب راغب اگر قائل به این تفاوت شویم؛ باید بگوییم «ذلّ» به‌کسر الذّال آن‌جایی است که هر وقت انسان خواست می‌تواند از آن خارج شده و آن را رها کند، مجبور نیست که در ذلّت بماند؛ اما اگر ذلّ

---

[1] - إسراء: ۲۴/۱۷.
[2] - معارج: ۴۴/۷۰.
[3] - بقرة: ۶۱/۲.
[4] - أعراف: ۱۵۲/۷.
[5] - بقرة: ۷۱/۲.
[6] - مائدة: ۵۴/۶.

به‌ضم الذّال خوانده شود، به‌معنای این است که اگر وارد شدی دیگر راه خروج نداری؛ یعنی ذلت انسان حتمی است و باید آن را تحمل کند.

چه بسیار زیبا خداوند در قرآن درباره‌ی احترام به پدر و مادر از واژه ذلّ به‌ضم الذّال استفاده کرده است، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾، در مقابل آنان خفض جناح کن، یعنی بال تواضع و فروتنی را که در این‌جا تعبیر به ذلت شده برای والدین باز کن، که کنایه از تواضع و فروتنی و اظهار ارادت انسان نسبت به‌والدین است. خداوند متعال در این آیه از ذلّ به‌ضم الذّال استفاده کرده است. مفردات آن را این‌گونه معنا می‌کند می‌گوید: أي: كن كالمقهور لهما، و قرئ (جناح الذِّلِ)، مانند این است که انسان مجبور به این کار است و نمی‌تواند در مقابل آن‌ها تواضع نکند؛ یعنی اگر نظر راغب اصفهانی که تفاوت بین ذِلّ و ذُلّ است را بپذیریم این آیه معنای بسیار زیبایی پیدا می‌کند. کلمه امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام هم معنای زیبایی پیدا می‌کند، می‌گوید: انسان در برابر پدر و مادر آن‌چنان باید متواضع و فروتن باشد که گویا اصلاً اجازه سر برداشتن ندارد و مجبور است که تواضع کند؛ به گونه‌ای که حتّی اگر بخواهد هم نمی‌تواند آن را ترک کند و چاره‌ای جز تسلیم ندارد، این نکته زیبایی بیشتری به این حرکت(تواضع) مخصوصاً در مورد احترام به پدر و مادر می‌دهد، و با این تعبیر انسان نمی‌تواند برای تواضعش در مقابل والدین منّتی بر آن‌ها داشته باشد و بگوید که من می‌توانستم در برابر شما تواضع نداشته باشم اما تواضع می‌کنم؛ بلکه مجبور به این کار است.

نکته: انسان باید خود را مطیع محض و بدون اختیار در برابر والدین بداند.

شرح جمله امام‌علیه‌السلام

حضرت فرمود: «وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ»، یعنی هر کسی که از بدحالی‌ها، گرفتاری‌ها و سختی‌هایش که ممکن است منشاءهای گوناگونی هم داشته باشد پرده برداری کند و آشکارا شکایت و گله‌گذاری نماید گویا زمینه ذلت خود را فراهم کرده و تن به ذلت و خواری داده است.

بنا بر تفاوتی که بین این دو معنا شد، در کلمه‌ی امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام که حضرت از واژه ذلّ به‌ضم الذّال استفاده کرده، فرموده است: «وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ»، کسی که زبان شکایت به سختی‌ها و مشکلات بگشاید و آن‌ها را برای همه بیان کند رضایت به ذلت داده است. این جمله امام علی‌علیه‌السلام بسیار دقیق است، حضرت در این تعبیر می‌خواهد بفرماید: انسان اگر کشف ضرّ کند، و از مشکلات خود برای همگان پرده‌برداری کند به صورت حتمی ذلیل خواهد شد؛ دیگر راه برون رفت از ذلت ندارد، کأنَّ انسان مقهور و مجبور است که در این ذلت بماند و آن را تحمل کند.

ایشان از واژه ذُلّ با ضمّه استفاده کرده، یعنی ذلّت مقهورانه، ذلّتی است که انسان مجبور به آن می‌شود. این‌گونه نیست که کسی پیدا بشود و بگوید: من کشف ضرّ می‌کنم، مشکلات، سختی‌ها و بدحالی‌هایم را می‌گویم، اما با فکر و اندیشه و قدرت خودم مراقبت می‌کنم تا تن به ذلت ندهم و ذلیل نشوم، خیر! این شدنی نیست! چرا که وقتی آن امور مخفیّه فاش شد دیگر ذلت انسان حتمی است و راه بازگشتی ندارد.

حضرت در این‌جا می‌فرماید: انسان اگر کشف ضرّ کرد، مجبور و مقهور به ذلت می‌شود و نمی‌تواند از آن فرار کند؛ یعنی اگر بدحالی خود را برای دیگران بازگو کردی و پرده از مشکلات خود برداشتی، این‌جا باید ذلت را تحمل کنی و راهی هم برای خروج از این ذلّت نداری؛ به تعبیری باید مطیع محض باشی.

مقصود از کشف ضرّ در این‌جا به‌این معنا است که اگر انسان فقیر بود، فقرش را بیان نکند، هر چه بدحالی و سوءحالت دارد، حتی اگر مشکلی معنوی هم داشته باشد آن را برای دیگران بازگو نکند.

شکوه یا شکر و سپاس

یکی از نکات مهم در زندگی انسان موضوع شکرگزاری در مقابل شکایت و گلایه‌مندی است، آنچه که در معارف اسلامی بدان توصیه شده زبان شکر داشتن و گشودن زبان به شکر در مقابل زبان شکایت و گله‌گذاری است!

تا جایی که خداوند متعال به انسان شکر گذار وعده داده تا به وی وسعت وجودی ببخشد و او را از نعمت‌ها و برکات بیشتر الهی برخوردارش نماید.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ۖ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾[1]، و (همچنین به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت: «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود؛ و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است»!

اما خداوند متعال در مقابل انسان را از شکوه و شکایت کردن بر حذر داشته شده و از آن نهی نموده است.

البته آنچه که از شکایت در این جا مورد گفتگو قرار می‌گیرد حضرت هم در این عبارت از حکمت دوم به آن اشاره‌ای می‌کند؛ شرح و توضیح کلام امام‌علیه‌السلام در ردّ آن جنبه‌ی احساسی و عاطفی شکوه است که با حالت قدرشناسی انسان در برابر برخورداری از نعمت‌ها منافات دارد، و آن جنبه‌ی حقوقی شکوه و شکایت که به طور معمول در دادگستری‌ها و محکمه‌ها به عنوان دعاوی حقوقی مطرح می‌شود مورد نظر نیست.

لذا امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام در این بیان و همچنین اسلام و قرآن با بیانی که نسبت به موضوع شکر دارند می‌خواهند ما را از بیان جنبه عاطفی و احساسی خارج کنند و به جنبه عقلانی وارد کنند و بگویند اگر شما با عقل خود تأمل کنید، درد دل خود را پیش کسی بازگو نخواهید کرد؛ چون انسان در بیان جنبه احساسی، احساس آرامش کرده و احساس می‌کند که آرام شده‌است و حال آن که اگر تامل کند، می‌بیند که در حقیقت راز دلش را در این‌جا باز کرده است، این شکایت جنبه عاطفی دارد؛ اما امروزه موضوع شکایات مختلف امری حقوقی است، و از آن تعبیر به دعاوی حقوقی می‌شود که در دادگستری‌ها از آن استفاده می‌شود.

لکن شکایتی که در این‌جا و در روایات از آن بحث می‌شود و همچنین امیرمؤمنان‌علیه‌السلام نیز به آن اشاره دارند، غیر از آن دعاوی حقوقی است.

تفاوت بین دعاوی حقوقی با این شکایت‌ها که جنبه احساسی دارد عبارت‌اند از:

۱. دعاوی حقوقی برای گرفتن حق است، ولی این شکوه(احساسی) به‌جهت آرام شدن خاطر خود انسان است که البته بیشتر اوقات واقعیت ندارد و توهمی بیش نیست.

---

[1] - ابراهیم: ۷/۱۴.

۲. دعاوی حقوقی، به‌جهت رسیدن انسان به حقی است که خداوند به وی عنایت کرده و یا این‌که قوانین بشری برایش قرار داده است؛ اما این شکوه(احساسی) به‌جهت افشای رازی است که بین او و خدایش به‌وجود آمده است؛ چرا که سختی، یا بیماری، یا فقر و یا غیر آن در حقیقت راز و سری میان بنده و خدای او است؛ اما این انسان بدون رعایت ضوابط بندگی آن را برملا کرده و از آن پرده برداری می‌کند که عملی مذموم و ناپسند است.

۳. دعاوی حقوقی پیش کسی برده می‌شود که هم قدرت و توانایی دارد و هم اجازه رسیدگی به آنان را دارد؛ ولی این شکوه(احساسی) پیش کسی برده می‌شود که نه توان و قدرتی دارد و نه اجازه‌ی رسیدگی به آن را دارد.

دادگستری و شخص قاضی که در آن‌جا قضاوت می‌کند برای همین کار ایجاد شده، ولی کسی که شما راز بین خود و خدایت را برایش فاش می‌کنی و به او می‌گویی، برای رسیدگی به این راز قرار داده نشده است!

۴. در مورد دعاوی حقوقی، خداوند دستور داده و اسلام هم آن را ابلاغ کرده که برای آن دعاوی باید پیش قاضی بروید، ولی از این شکوه(احساسی) نهی کرده که زبان به آن باز نکنید.

۵. با مطرح کردن دعاوی حقوقی، حق شما بر ملا می‌شود که این نشان از قدرت شما دارد، ولی مطرح کردن این شکوه‌ها نشانه‌ی عجز و ناتوانی شما است که ذلت را برای شما در پی‌خواهد داشت.